

بفرشتگان «همدم» هستند

وٲنا بمیرد

تربیت‌پذیر، بخش آموزش‌پذیر ، بخش آموزش‌پذیران
روزانه و بخش حمایت‌پذیر یا سرای مهر.
راستش را بخواهید وقتی حرف از روز پرستار شد خودم
را گذاشتم جای آدم‌هایی که باید با دختران خاصی
مدارا کنند. در این گزارش با ۳ نفر از پرستاران خیریه
توان‌بخشی همدم هم‌کلام شدیم. آدم‌هایی که پرستاری
برایشان تنها شغل نیست. آدم‌هایی که برکت فرشته‌های
همدم را در زندگی‌شان جاری می‌دانند. آنچه می‌خوانید
حاصل گفت‌وگو با ۳ پرستار مهربان این مرکز توان‌بخشی
است.

است که از سال ۱۳۶۱
آغاز کرد. در سال ۱۳۸۱
بست‌انمایی تغییر یافت و
نیک‌اندیشان، در ۱۵ سال
پرو در راستای بهتر شدن
گام برداشته‌اند.

نوع حدود ۴۰۰ مددجوی
ساختمان مجزا، بر اساس
روش متفاوت، نگهداری
کوچک پناهگاهی، بخش

مرخص شد. بعد شنیدم به خانه اش رفته، حسابی خوش حالی کرده است دوش گرفته و بعد از استحمام دراز کشیده و آرام به خواب ابدی رفته است. چهره آن پسر بچه شیرین زبان زاهدانی را هیچ وقت از خاطر نمی برم.»

● دعای مردم پرستار بچه‌ها شوم

ثریا طرَحش را می گذراند. طی همین مدت آن قدر به کار کردن با بچه ها خومی گیرد که بعد از طرح هر روز دعای کند باز هم در جایی مشغول به کار شود که با کودکان سروکار داشته باشد «مادرم



او از وجیهه عباس پور نام می برد و می گوید: وجیهه خیلی به من عادت کرده است. در این ۲ سال و نیم هر وقت من را می بیند به طرفم می دود و من را در آغوش می گیرد.

مامان خاطره دختران همدم نیز از ایام کرونا به عنوان روزهای سخت یاد می کند «از اسفند ماه سال گذشته که کرونا شایع شد سخت گیری ها در همدم شروع شد. باید مراعات می کردیم تا بچه ها درگیر این بیماری نشوند. مثلاً ملاقات روزهای سه شنبه بچه ها متوقف شد و بچه ها فقط با تلفن از خانواده هایشان خبر می گرفتند این موضوع باعث شد دخترهایی قرار شوند. واقع برای پرستاری از دختران همدم باید کار درمانی را با خلایق ترکیب کنیم» «مهربانی مهم ترین ابزار کار ماست. برای همراهی با این فرشته ها باید خلایق به خرج بدهیم.»

آن طور که پرستارها می‌گفتند از سال گذشته تنها چند نفر از بچه‌ها به کرونا مبتلا شدند که با انجام مراقبت‌های لازم دوره قرنطینه را پشت سر گذاشتند.

● نمونه گیری پرماجرا

او خاطره‌ای را به یاد می‌آورد «پادم هست از مرکز بهداشت برای تست کرومای چند معلول آمده بودند. دختری‌ها به ردیف نشستند و منتظر انجام آزمایش بودند. از ظاهر رنگ و رو پریده‌شان می‌شد فهمید دخترها حساسی ترسیده‌اند. بنا بود دخترها تست مخاط بدهند. با دخترها صحبت کردم برای اینکه ترسند گفتم آقای دکتر قرار است دندان‌هایتان را ببینند. درست است بعضی‌هایشان بالای ۱۸ سال سن دارند، اما در هشت سالگی مانده‌اند. برای همین زود باورمان می‌کنند. من دخترها را راضی می‌کردم تا دکتر به اصطلاح دندان‌شان را نگاه کند دکتر هم فوری نمونه بزاق گلو را می‌گرفت. برای مخاط بینی هم با بازی و شوخی بچه‌ها را راضی کردم. به آن‌ها می‌گفتم من انجام داده‌ام درد ندارد بینم شما هم انجام بدهید بی درد است؟ دخترها فوری راضی می‌شدند. کار انجام آزمایش که تمام شد فردی که از بهداشت آمده بود می‌گفت خیلی خوب توانسته‌ام با بچه‌ها ارتباط برقرار کنم و اگر نبودم کارش به این زودی‌ها تمام نمی‌شد.»

● قند جایزه می‌دادم

ما مان خاطره دختران همدم خاطره دیگری را به یاد می‌آورد «قبل از کرونا یکی از دخترها آمپول داشت، ولی اجازه نمی‌داد آمپولش را بزنیم. از طرفی باید تزریقش انجام می‌شد. دخترمان در همدم ۱۸ سال سن داشت او به قندان روی میز نگاه کرد و گفت می‌شود برای جایزه به من قند بدهید؟ گفتم تو بیا آمپولت را بزنم خودم جایزه‌ات را می‌دهم. دخترک خوش حال آساده زدن آمپول شد. تزریقش که تمام شد دوسه دانه قند توی دستمال کاغذی گذاشتم

و به او دادم. با خوش حالی قندها را توی مشتش فشرد و
به خوابگاه برگشت.»



پرستاران هر کدام به کاری مشغول هستند. در بین کارهایشان با هم خوش و بش می‌کنند. از دخترها با هم حرف می‌زنند. وقت حرف زدن چشم‌هاشان برق می‌زند انگار از دخترهای خودشان نقل قول می‌کردند. یکی از پرستارها به خوابگاه رفت تا تب بچه‌ها را اندازه بگیرد. یکی دیگر از آن‌ها در حال عوض کردن پانسمان یکی از دخترها بود دیگری هم داروهارا برای دادن به بچه‌ها آماده می‌کرد. من اما هنوز به قندهای توی قنددان نگاه می‌کردم.

می‌خندید. سربه‌سرم می‌گذاشت و روزوهایی را که از کار کردن با بچه‌ها و حشمت داشتم به خاطرم می‌آورد. بعد از دوره طرح مدتی را در خانه ماندم تا پسرم به دنیا آمد. پس از آن از طریق یکی از دوستانم به مرکز توان‌بخشی همدم معرفی شدم. وقتی دخترها را دیدم حال خاصی داشتم حس می‌کردم خدا من را خیلی دوست داشته و دوباره بافرشته‌ها سر و کار دارم. با این حال روز اول کارم تحت تأثیر قرار گرفته بودم و گریه می‌کردم. دختراها ماما صدا بدم می‌کردند و همین باعث می‌شد احساس مادرانه‌ای نسبت به بچه‌های همدم داشته باشم. »

مامان ثریای بچه‌های همدم آن‌قدر عاشق بچه‌هاست که دخترها هم به او دبستگی خاصی دارند («زینب گل کار دختر هجده ساله و معلول جسمی و حرکتی است. او وابستگی زیادی به من دارد، راستش را بخواهید من هم خیلی دوستش دارم هر وقت وارد همدم می‌شوم حتماً سری به او می‌زنم و حالش را می‌پرسم. من هم وقتی مرخصی باشم او سراغم را می‌گیرد و از علت نبودنم سؤال می‌کند. این دخترها واقعا فرشته‌اند. وارد خوابگاه که می‌شوم دورم جمع می‌شوند و بغلم می‌کنند. آن‌ها تشنه محبت هستند و ما هم از آن‌ها این محبت را دریغ نمی‌کنیم.»

آمدن کرونا برای مامان ثریا هم پر زحمت بود « راه رفتن با گان و ماسک آن هم برای ساعت های طولانی کار راحتی نیست. از طرفی هر روز باید علائم حیاتی بچه ها مانند تب و اکسیژن خونشان کنترل شود. اگر تب یا پایین بودن سطح اکسیژن داشته باشند قرنطینه می شوند و این کنترل کردن ها هر نیم ساعت یک بار انجام می شود. »

● ترکیب پرستاری و خلاقیت

خاطره سیادت‌ی سی و سه ساله است و یک فرزند شش ساله دارد. او از کودکی عاشق پرستاری بود «دختر خاله‌ام پرستار بود و من هم خیلی دوستش داشتم. او برایم حکم الگویی موفق بود. همیشه می‌گفتم می‌خواهم پرستار شوم. در این رشته قبول شدم و درسم که تمام شد طرح رادر اورژانس یک بیمارستان گذراندم.»

کار کردن در اورژانس سختی های خودش را دارد چنان که سیادت می گوید: شب های سال تحویل خیلی برایم لذت بخش بود. با یکی از همکارانم به بازار می رفتیم و لوازم سفره هفت سین می خریدیم. با ذوق و شوق سفره می چیدیم و لحظه سال تحویل دور سفره جمع می شدیم. مردم با سفره مان عکس می گرفتند و از اینکه در شرایط پرکار اورژانس ذوق به خرج دادیم تشکر می کردند. او بارها و بارها شب های پرکاری را در اورژانس تجربه کرده است شب های چهارشنبه سوری یکی از آن شب ها بود. «خاطر من هست یک شب ۶ کارگر با سر و دست شکسته به

بیمارستان آوردند. آن‌ها با وایت از سر کار بر می‌گشتند و در مسیر برگشت تصادف کرده بودند. مجبور شدیم از بخش‌های دیگر کمک بگیریم. در عرض چند دقیقه بخش اورژانس پر از جنب و جوش شده بود. تا کمک برسد سر یکی را بخیه می‌زدیم زخم دیگری را شست‌وشو می‌دادم دست آن یکی را پانسمان می‌کردم. »

خاطره سیادتى پس از گذراندن طرحش به همدم معرفى مى شود «روزهاى اول خيلى سخت مى گذشت بين حس مادرانه و كارم گير كرده بودم يك ماهى گذشت تا آرام آرم به كار كردن در همدم عادت كنم. بعد از مدتى كوتاه به كار كردن با دخترهاى همدم آن قدر خو گر گفتم كه وقتى بچه ها مادر صدايم مى زدند حال خوبى داشتم.»

“

مهربانی مهم‌ترین ابزار کار ما است. برای همراهی با این فرشته‌ها باید خلاقیت به خرج بدهیم

